



۲۰۲۱/۱۲/۱۱



دوکتور محمد اکبر یوسفی

باز هم دیموکراسی و «سیکولاریزم»!

« این مهم نیست که، کی حکومت می کند، تا زمانی که آن حکومت بدون خونریزی برطرف شده بتواند»

(کارل رایموند پوپر)

باز هم دیموکراسی و «سیکولاریزم» را، بزبان می آوریم، زیرا بحران «بنیادگرایی» چه «اسلامی» و چه «غیر اسلامی» بوده است، در بیش از چهل سال مردم ما را در خاک و خون غرق نگهداشته است. گروهک ها و حلفات «قدرت طلب» با طرح های گوناگون فقط در جهت حفظ تشنج و جنگ عمل می کنند. به صلح نمی توان دست یافت، وقتی حرف از صلح زد، اما «آمادگی» برای «جنگ» را در پیش گرفت. حال این موضوع مطرح نیست که «افراطیون»، از چه طریق و توسط چه قدرت بر کشور «تسلط» یافته اند و هم ادعا دارند، که «جنگ» را ختم اعلان کرده اند. پس لازم است، که در راه «حکومتمداری»، برای اعمار مجدد کشور و التیام پذیری زخم های دیرینه، قدم های غمخورانه و معمول انسانی برداشته شود. با این منطق طوری که از زبان یکی از مسؤلان در «رهبری» «حرکت طالبان» به زبان پشتو نقل شده است، که: «**نریوال مونیر ته اریا لری، نه مونیر نری ته!**» (ترجمه به دری: «جهانیان به ما محتاجی دارند، نه ما به جهانیان»)، ممکن در نخستین دقایق هر انسان بشر دوست را چنان «شوک» دهد، که ممکن خطر «گنگه» ماندن، برای ابد هم غیر محتمل نه باشد. درینجا توجه خوانندگان محترم را به این نقل قول «هنا آرینت» جلب می کنیم، که گفته است: «**درین سیاره تنها انسان (یعنی یک انسان: مترجم) زندگی نمی کند، بلکه انسانها. تعداد زیاد، قانون زمین است.**» حال این اظهار را با تفکر این متعصب «افراطی» (که ممکن تنها خود و یا تنها «افراطی» های جهان را در تحت نام «اسلام» می بیند) مقایسه نمائیم. در عین حال متوجه باشیم که حامی «پاکستانی» این «حلقه»، که گوینده کلمات به زبان «پشتو» را از «رهبران» آنها شمرده می شود، که سابقه پیوند عمیق آنها، با القاعده انکار نا پذیر است، حال برای استقرار حاکمیت آنها، در عرصه بین المللی، زیر پرده های «ریا» و «فریب»، برای کسب «برسمیت شناختن» آنها، به دروغ پراگنی متوسل شده است. آنچه خود آنها، رهبری می کنند، برای جهانیان هوشداری های خطر «فاجعه بشری» را نیز بزبان می آورد، که گویا سخت «نگران» اند، در حالی که خود آنان، سازمانده و پیش برنده اصلی، وقایع شناخته شده است. دروغ بس است. حال خوانندگان محترم خود قضاوت کنند که انسانهای وطن ما به چه مصیبت روبرو اند. این نویسنده در ارتباط با گوینده جمله به زبان پشتو، فقط تذکر می دهد که: «افغانستان» یک «جزیره» تنها در کدام دنیای بیگانه و غیر انسانی قرار ندارد. نویسنده با این چنین افراد صحبت را ممکن و لازم نمی شمارد. ما در زبان پشتو هم چنان «ضرب المثلی» داریم که می گویند: «**دوک او سوک برابر ندی.**» مردم جامعه «کثیرالاینتی» و «کثیرالادیان» ما در جهان، نام کهن و نام نیک در مناسبات بین

المللی داشته است. برای ختم خونریزی، و بیرون رفتن ازین بحران خونین طولانی، که قریب بیش از چهارونیم دهه، عمر کرده است، حال در شرایط تطبیق این دو مفهوم، "دیموکراسی" و «سیکولاریزم» مطمئن تر و با ثبات تر، ممکن می شمارد. برقراری صلح به همزیستی تمام گروپ های مختلف اجتماعی و مذهبی نیازمند است. چنین راه و روش در نکات مختلف جهان نتیجه داده است. وقتی "حرکت طالبان" از جمله گروپ بزرگ "جنگی" علیه حاکمیت قبلی، در لحظات خود آنها را "قاتح" می دانند، و هم برین سرزمین از تسلط حرف زده می گویند که "جنگ خاتمه یافته است"، پس باید راه صلح از طریق صحبت و مذاکره و بدون "آمادگی ها" برای تداوم "جنگ"، به پیش برده شود. در مقاله قبلی، این نویسنده گفته شده است که: **«سیکولاریزم» راه حل است**، هم چنان از "شمیت سالمون"، فیلسوف جوان آلمانی، نقل شده است، که به عنوان تکرار احسن، باز یادآور می شویم: **«بدون "سیکولاریزم" و بدون "نورمهای" اجتماعی و هم چنان بدون جدائی نتیجه بخش "دین" و "دولت"، بدون "آزادی بیان"، و هم در وضعیت "عدم احترام به حقوق بشر"، نا ممکن است که "صلح"، "آزادی" و "عدالت" در جهان ما برقرار گردد و در امر "حل منازعات" قدمهای مطلوب برداشته شود.** همین اکنون که این چند سطر تحریر می گردد، قریب ۱۱۸ روز است که «رژیم اشرف غنی» سقوط کرده است، «بنیادگرایان جمعیت اسلامی» (که مؤسس آنرا برهان الدین ربانی) یاد می نموده اند و بخش عمده افراد جنگی آنها را، «شورای نظار» تشکیل می داده است، حال فعالین و رهبران آنها، حرف «نظام» را به زبان می آورند. که گویا "نظام" خیالی خود آنها "سقوط" کرده است. اینکه خود آنها، از «نظام» آنها، چه تعریفی داشته اند، روشن نیست. اما تمایلات و موضعگیری های متمرکز به «راسیزم» و «سمت پرستی» و حرکات بی باکانه در جهت «تجزیه طلبی» و دامن زدن به اختلافات «زبانی» و غیره، برای همه اتباع کشور ما مطلوب شمرده نمی شود. درینجا برداشت و تحلیل دقیق تاریخی "هنا آرینت" را از "فاشیزم" که "راسیزم" را به مفهوم "آیدیالوژی" "نازی" شناخته شده است، از نظر می گذرانیم: "می توان گفت، که فاشیزم در هنر قدیم دروغ گفتن، تا حدی یک شکل متفاوت را علاوه نموده اند - شیطانی ترین گونه: تا حقیقت را دروغ گوید." پیروان این همه "باندها" و شبکه های دخیل در "بحران" افغانستان، به نفع همدیگر و برای پوشش یکدیگر، حقایق را می پوشانند و یا "حقیقت" را دروغ می گویند. حال تقریباً هیچ یکی از مبلغین و «آیدیالوژ های» گروپ های "اتحاد شمال" سابق، دیگر از «جمهوری اسلامی افغانستان» نام نمی برند، در حالی که در مدت زمان بیست سال، مدت تسلط آنها، که با استفاده از «فرصت»، در ۱۳ نومبر ۲۰۰۱م به امر «برهان الدین ربانی» حین برگشت از «فیض آباد» بدخشان و دوباره دخول به «کابل»، تمام ادارات کشور را تسخیر نمودند و «فاسد ترین اداره» را هم، همین ها، حفظ نموده بودند، حال در «فیسبوک»، «یوتوب» و غیره وسائل از «جبهه مقاومت» حرف می زنند. از اینها باید پرسیده شود، که آنها، آن "جمهوری اسلامی" را چگونه، ایجاد کرده بودند؟ بیست سال از آن "نظام" معاش را از چه منابع می خورده اند و هم اینکه، همه منفعت ها را، که استحقاق آنها می دانسته اند، آیا فراموش کرده اند، که از هر راه ممکن، و با هر وسیله، تصاحب می شده اند؟ حال که از «جبهه مقاومت ملی» و "سقوط نظام خیالی آنها" نیز حرف می زنند، از اینها باید پرسید که: چگونه ممکن بوده است که در چند روز سقوط کند؟ اگر خود آنها نقش آنها را در «جنگ نیابتی» افشاء نمی کنند، مردم افغانستان آگاه اند. از آنها می پرسند که: باز این جنگ بی پایان را، برای کی می خواهند؟ از همه رسوا تر می شنویم، که تا دیروز با جعلکاری های آنها در انتخابات، اصلاً امید مردم افغانستان را از "دیموکراسی" به باد فنا سپرده بودند، اما حال آن «جمهوری اسلامی» سقوط یافته را که بطور "افتضاح آمیز" پس از مرگ آن، در عالم بدنام ساخته اند، حال آنرا «دیموکراسی» تعریف می کنند. به این یک

مثال از فهم مردم در آلمان، که از «دیموکراسی» دارند، توجه کنید: با پخش "وایرس کرونا" از نوع "کوید ۱۹"، دولت آلمان برای حفاظت از سلامتی اتباع آن، قیودات معینی را، وضع می نموده است. سروصدا بر پا شده بود که گویا "دیموکراسی، دیکتاتوری اکثریت است." در رابطه، با این سؤال که "آیا دیموکراسی، دیکتاتوری اکثریت است؟"، پروفیسر جوان و فیلسوف آلمانی، به نام "گیرت سکوبل" مختصراً جواب، رد داده می گوید که اگر چنین می بود، پس آن "دیموکراسی" هم چنان "دیموکراسی" بوده نمی توانست. او به ادامه می گوید که وظیفه دیموکراسی است که از "اقلیت" در برابر "اکثریت" حفاظت کند. بنام دیموکراسی یک مفهوم روشن است. "کارل رایموند پوپر"، فیلسوف نامدار "اتریشی - انگلیسی" قرن بیست، "دیموکراسی" را یک تجربه خوانده است. او می گوید که: «**رجحان "دیموکراسی" در آنست که غلطی ها قابل تصحیح است، و پیشرفت هم چنان بر قدم غلطی، ممکن است** همین فیلسوف معروف "اتریشی - انگلیسی" که با تألیف اثر معروف خود تحت عنوان "جامعه باز و دشمنان آن"، در دو جلد، و هم به کمک اسناد تحقیقی دیگر خود مانند: «**پیغمبران غلط: هیکل، مارکس و عواقب آن**» و سائر آثار حیاتی دیگر، چون تیئوری "اندکشن" و "دیدکشن" که غلط ثابت شده است، مسیر حرکت بسوی پیشرفت را، دقیق تر بیان نموده است. همین تیئوری ها، در گذشته قریب صد سال، اشتباه آمیز، قبول می شده است. در جمله، تحقیقات مهم دیگر او هم چنان می توان از "فقر تأریخگرانی"، نام برد که با توضیح آن در افاده معنی و مفهوم روشن دیموکراسی نیز یاری رسانیده است. او بر طبق دلایل سختگیرانه منطقی به این نتیجه دست می یابد که: "غیر ممکن است، که جریان آینده تاریخ را با طرق منطقی و عقلانی پیشگونی کرد." او هم چنان از قوی شدن "پارلمانها" و "احزاب"، که اگر گاهی با قوت زیاد در پارلمانها، راه می یافته اند، نسبت به آینده دیموکراسی، نگران بوده است و تأکید بر آن داشته است، که روند تعمیم تجربه دیموکراسی باید از طریق تأسیسات اجتماعی متعدد، محافظت شود. از طریق تأسیسات اجتماعی، باید مواظب بود، تا قدرت در یک نقطه و یا در یک "ارگان متمرکز" نه شود، که بعد از آن، در تحت نام آن "اکثریت ها"، مبادا بتوانند هر چه که بخواهند، به سر رسانند. بنابراین باید از طریق تقسیم صلاحیت های قانونی و قدرت در تأسیسات متعدد، دولت حقوق استقرار یابد و از ثبات آن حمایت شود. دیموکراسی ای که "کارل پوپر" بر آن تأکید می نموده است، لزوم پیگیری بر تمرکز به اصلاحات ("ریفرم") و اقدامات قدم به قدم، یعنی بر انجام "توته توته" مورد توجه او بوده است و چنان بر ضرورت به سهم فعال و انتقادی اتباع در سیاست مشترک پافشاری داشته است. دید نزدیک او به دیموکراسی می آموخته است، که: «**دیموکراسی یک وسیله است که ارزش های یک جامعه باز، باید مقدم بر همه، آزادی انفرادی را، در عبور از موانع کمک کند.**» مهمترین نقطه را، در دیموکراسی، او در محتوای نقل قول در سطر بالایی که پس از عنوان این مطلب به خط سرخ نشانی شده است، نیز یاد گردیده و به عبارت دیگر گفته است، که **انتخاب رد**، و یا خلع قدرت حکومت کننده، باید بدون خونریزی ممکن باشد. درینجا به "مجریان" کنونی سیاست در افغانستان که در جهت تعمیم اشکال دیکتاتوری مصروف اند، هوشداری، لازم محسوس است که درین جهان، حال دوران "بیعت ها"، "اطاعت ها" و "شرنگ شرنگ شمشیر ها" گذشته است. جهان "تغییر" کرده است. "جنگ های نیابتی" را دیگران سازمان می دهند، که این "افراطیون و اجیران جنگی" در خدمت آنها اند. حال عصر "آگاهی علمی" و "تسلط" بر تکنالوژی و هم عصر تفاهم و احترام متقابل بین انسانهاست. از جانب دیگر، مفهوم "دیموکراسی" را درین عصر و زمان، می توان وقتی بهتر درک نمود، که در عین حال پدیده های "قدرت" و "زور" را درست فهمید. زیرا بعد از "جنگ دوم جهانی" در مناسبات بین المللی وضعیت کاملاً جدیدی بوجود آمده است، درینجا به پیروان "تیئوری سه جهان"، یا "جهان سوم" نیز هوشداری لازم

است، تا بدانند که در مطابقت با این ادعا، یعنی "جهان سوم"، واقعیت عینی نداشته است، بلکه طرح "ایدیولوژیکی ماؤنیستی"، بوده است که هدف جذب هوادار از "پیروان"، "دو قدرت" بزرگ، یعنی "امپریالیزم امریکا" و "سوسیال امپریالیزم شوروی" برای "چین" در پیش گرفته بودند. حال درینجا لازم می دانیم تا به معتقدین این "ایدیولوژی"، هوشداری تکرار سیگنال گردد، که ازین انحراف "ماؤنیستی" فاصله بگیرند. "چنین جهان" به نام "جهان سوم" وجود نداشته و حال هم وجود ندارد. درینجا ارزیابی "فیلسوف" و "تیئوریسن سیاسی" قرن بیست، "هنا آرینت" قابل توجه است، که در نتیجه تخنیک "جدید" و تولید "وسایل وحشتناک تحمیل زور"، ماهیت جنگ های معمولی سابقه را کاملاً تغییر یافته می بیند و در شرایط مقابله "دولتین" مسلح با همجو سلاح های کشتار جمعی، می گوید که: "وقتی یکی پیروز شود، هر دو ختم اند." او به ادامه هم چنان افاده می نماید که: "در مسابقات تسلیحاتی امروزی هم چنان، دیگر مفهوم این نیست که به جنگ آمادگی گرفته شود، بلکه برخلاف، باید با ایجاد وحشت متقابل، از جنگ جلوگیری شود." (صفحه ۸) این متفکر و تیئوریسن سیاسی، ارزیابی خود را بعد از ذکر جمله "هوبیس" که گفته است: "میثاق بدون شمشیر، باز هم کلمات است"، در همان اثر سال ۱۹۷۰م خود که توجه خاص او به جریان «جنگ ویتنام» و اعتراضات «محصلان» علیه تبعیض نژادی در امریکا نیز متمرکز بوده است، می نویسد: «و در تحت حاکمیت امروزی مفهوم دولت، آنچه آشکاراست که هیچ یک انقلاب هم تا اکنون حتی تکان داده نتوانسته است (فقط در شکل: مترجم). درین وضعیت، خود این یک حل تیئوریکی، وابسته به مسئله جنگ است. در حالی که بر مبنای این سؤال، که آینده بشریت خیلی زیاد، به آن وابسته است، و سؤال اینکه آیا بر طبق آن، بشریت یک آینده خواهد داشت، بطور کلی متصور نیست. تا زمانی که استقلال ملی، که آزادی از حاکمیت بیگانه هدف است، و مطالبه هم آنست که بر مبنای آن، هر یک از مردمان، باید یک حق داشته باشند، که خود ارادیت دولتی را، غیر کنترل شده با قدرت نا محدود در امور سیاست خارجی، مساوی در نظر باشد، چنان یک صلح مطمئن تر، به آن پیمانانه تخیلی، بنظر می رسد، که مانند دائرة مربعی (از دائرة مربع ساختن: نا ممکن: مترجم) یاد شده است. و حال هم اگر آزادی و حاکمیت، دیگر مساوی ممکن نه باشد، طوری که اشیای امروز قرار دارد، ما خود ماترا در حالتی خواهیم دید، که وضعیت با یک بحران دولت مقابل، افاده شود. چنین حالت در تمام کره خاکی حکمفرما خواهد شد، که از آن، فقط خیلی کمی از کشورها، ممکن مصون بمانند.» (صفحه ۹ و ۱۰). در چنین وضعیت "جنگ های نیابتی"، این ارزیابی کاملاً صدق می کند. در تحت شرایط صریح وابستگی های مشهود دولت های دست نشانده، در صف کشور های عقبمانده، که در عین حال با مفاهیم تصنعی ای که در تحت نام "حاکمیت ملی" ورد زبان آنها شده است، خیلی دشوار است، که درین عصر و زمان، از "استقلال ملی" به مفهوم تخیلی و تصنعی که در ذهن برخی ها حک شده است، حرف زد، بخصوص وقتی بر یک تعریف روشن "ملی" هم آهنگی وجود نداشته باشد. اینرا هم باید از نظر دور داشت، که تعریف های قریب دو صد و پنجاه سال قبل، که غیر دقیق هم فورمولبندی شده بود و حال هیچ کس به آن ارزش نمی دهد، مانند روایتها و افسانه هایی می باشد که از ۱۴۰۰ سال پیش در باره طرز العمل های دولتمداران "اسلامی" حکایت می شود. حال درک مفهوم، بیشتر به نقش یک دولت "مُدرن" در مناسبات کنونی بین المللی، ضروری بوده و برای هر اجتماع، حیاتی شمرده می شود. فیلسوف نامدار قرن بیست، "کارل پوپر" که ارزیابی های تاریخی را از زمان "افلاتون" یونانی به نشر سپرده است، می گوید که: «سؤال اینکه، به کی باید قدرت سپرده شود، غلط طرح شده است. بلکه این کافی است که، اگر یک حکومت فاسد، رد شده بتواند.» دیموکراسی فضای تطبیق نظرات سیاسی و تصمیم گیریها را برای نظم اجتماعی و رشد و انکشاف آن، باز نگه میدارد، ممکن در هر

فرصت توسط فعالین جامعه، خطوط و مسیر حرکت نو پیشنهاد و طرح گردد. سیستم و جامعه باید برای هر فرد، این چنین آزادی و امکان سهمگیری را فراهم سازد، تا اتباع یک کشور بتوانند، در فضای صلح و همبستگی و تفاهم با یکدیگر، در بهبود شرایط زندگی، قدم به پیش برداشتن را جرأت کنند. دیموکراسی چنان میراث "غرب"، "شرق"، "شمال" و "جنوب" و یا چنانذیک اختراع کدام "قاره" نیست که در انتخاب آن تجربه، برای برقراری نحوه حکومتداری، از مخترع آن، طلب "اجازه" ضرورت باشد. اسناد تأریخی، منشاء این کلمه را در یونان قدیم یاد نموده است، قریب دو نیم هزار سال قبل، از نمونه های تجربه آن حکایت شده است. مؤلف کتاب "دیموکراسی اسلامی" مدعی می شود که گویا در تاریخ "اسلام"، در هزار و چهارصد سال قبل، کس کلمه "دیموکراسی" را نمی دانسته اند. خیلی طفلانه ادعا می کند. حرف بسر این نیست که چون آنوقت "دیموکراسی" را نمی شناخته اند، بناءً نوع دیگر حکومتداری را تعیین کرده اند. آیا این شخص و یاران تجزیه طلب آنها با امکانات تغییرات در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و سایر گنجینه های کلتوری و فرهنگی واقف اند؟! اینرا هم باید پذیرفت که تطبیق آن دیموکراسی چه در شکل و چه در محتوا، نظر به شرایط امروزی فرق داشته، در عین حال آن تجربه هم چنان در بیش از "دو هزار سال" متوقف شده است، درینجا و آنجا، در حال حاضر نیز فورمولبندی های متنوع و ناقص هم چنان، شنیده می شود که گویا "حکومت مردم توسط مردم برای مردم" تعریف شده باشد. "کارل پوپر" چنین حکومتی را در طول تاریخ گذشته در عمل ندیده است. رهبران "شورای نظار" برای فریب مردم ما و قانع ساختن کارفرمایان غربی آنها، از کلمه "مردم سالاری" کار می گرفته اند. که حال با شکست آن، هم خود آنها را شرماندند و هم افتضاحی را در مرحله سقوط "جمهوریت اسلامی" آنها، ثبت تاریخ نموده، به ابدیت سپرده شده است. ما آن "جمهوری" خالص و اصلی تعریف شده را می خواهیم که "دیموکراسی" را مانع نه شود، و پیروان همه ادیان، مساوی الحقوق در آن، سهیم باشند. این شرایط را "سیکولاریزم" می تواند در عمل پیاده کند. درین روزها، حامیان "جمهوری اسلامی افغانستان" که "بنیادگرایان اسلامی (سنی)" و "شیعه" با علاوه ساختن کلمه "اسلامی"، به مفهوم "پسوند، در حقیقت، ماهیت اصلی "جمهوری" را تحریف نموده و در تحت این عنوان، انواع مختلف "فساد" را پیاده ساخته اند و با نمایش "انتخابات جعلی"، خواستند تا به مردم و جهانیان، نظام نام نهاد آنها را که، زاده مناسبات وابسته به قدرت های "اشغالی" و تعمیل کنندگان، "جنگ نیابتی" بوده است، به نظام "جمهوری" و "دیموکراسی" جلوه دهند و با مهر "دیموکراسی" بفروشند. "اجنت های" معلوم الحال آنها، به کمک "شارلتانها" می کوشند تا آن "حاکمیت فاسد و وابسته" بیست ساله را که با "دیموکراسی" هیچ وجوه مشترک صریح، نداشته است، لیکن "سقوط" آنرا، "سقوط دیموکراسی"، درج اسناد جعلی تاریخی آنها، بسازند. با چنین فروپاشی "افتضاح آمیز" حال دردها و آلام ناشی از آنرا، باید مردم ما جبراً از هر گروه اجتماعی که هستند، متحمل شوند. از جانب دیگر "دیموکراسی" مانند کدام "لباس شیک" نیست که بر تن می شود، و در جامعه هم، فقط از آن نام گرفته شود و بعد از آن، انتظار آنرا داشت که نتایج مثبت در جامعه، خود به خود بوجود خواهد آمد. وقتی اگر در جایی این تجربه "دیموکراسی" نادرست به راه افتد و به اصطلاح در دست نا سالم بیفتد، به معنی آن نیست که باید، اصل دیموکراسی رد گردد. درین اواخر، با "فرار اشرف غنی"، فریبکاران و هوادار محافل خاص قدرت، حال محتوای گفتار آنانرا تغییر داده اند. در سالهای نفوذ "جنگ سرد" در مناسبات بین المللی، و هم چنان در بین احزاب مختلف در جهان و بخصوص در کشور عقب مانده افغانستان، از زبان «رهبر نما های» بعضی «احزاب» و «سازمان های نو» تشکیل نیز اصطلاحات سیاسی "دیکتاتوری پرولتاریا"، "دیموکراسی" و یا "سینترالیزم"، "مرکزیت دیموکراتیک" و هم اصطلاحات "دیموکراسی ملی"، و یا "دیموکراسی اسلامی" و

"سوسیالیسم اسلامی" و غیره نیز شنیده می شد، که همه و همه نه اساس علمی داشته است، و نه هم، در تطبیق آن صداقت مدعیان این اصطلاحات که خود آنان را رهبران سیاسی می دانسته اند، محسوس بوده است. برای آنکه که بطور نمونه از "دیموکراسی اسلامی" نام می برند، باید گفت که "دین و مذهب" در جمع کلتور و عنعنات است، که هر انسان در زندگی خودش بر طبق خود باوری از آن پیروی دارند، می کند. وقتی اگر یک معتقد به دین اسلام، راه دیموکراسی را انتخاب می کند، به مفهوم این نیست که او چون مسلمان است، باید در رأس فرماندهی همه افراد مسلمان قرار گیرد و با سوء استفاده کند. این دیموکراسی یک "تجربه" شناخته شده است، که باید همیشه و قدم به قدم تصحیح گردد. وقتی اگر ریشه تاریخی آنرا جستجو کنیم، مبداء اولی یک نوع از دیموکراسی و نخستین کلمه را با ریشه زبان در یونان "قدیم" یاد کرده اند که در جریان تشکیل نخستین "دولت های شهری" یاد شده است. قریب "چهل و دو سال قبل" از امروز در آستانه سقوط "رژیم شاه" ایران، شعار پیروان "ملا خمینی رهبر شیعیان" ایران را می شنیدیم که داد می زده اند: "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی". اصولاً فقط برای هر انسان عضو هر جامعه و تبعه یک کشور، حق و امکان سهمگیری آزاد است. تفاوت نظر سیاسی می تواند با فرد دیگر، چه پیرو یک دین باشند و یا نه باشند، مجاز و ممکن است. در فعالیت های سیاسی، هر فرد به خاطر آینده خود و جامعه مربوطه، نظر خود را ترجیح می دهد، که اختلاف در نظر سیاسی با پیرو و یا پیروان یک دین، یک امر مسلم است. "دیموکراسی عیسوی"، "دیموکراسی اسلامی"، ممکن برای کسانی مطرح باشد که هنوز هم معتقد به موجودیت "نژادهای مختلف" و متمایل به برتری "نژاد خود" باشند، مدعی باشند که گویا این پدیده "ملت" را که مقید با "گروپ خون" می دانند، از همان بدو "خلقت" بشر وجود داشته بوده باشد، و تا ابد هم وجود خواهد داشت. این گروپ افراد نمی خواهند خود آنانرا واقف سازند، که "نژاد های متعدد" وجود ندارد و حال ثابت شده است، که منشاء همه انسانها، قاره آفریقا شناخته شده است، که در سراسر جهان پراکنده زندگی اختیار نموده اند. یک دانشمند معروف آلمانی، در رشته فزیک ذروی به نام "پیتر دیور" (حال متوفی) و از جمله شاگردان "ورنر هایزنبرگ" که دو مرتبه ریاست "انستیتوت تحقیقاتی"، "مکس پلانک" را نیز بدوش داشته است و از جمله "فزیکدانان" ضد برنامه "جنگ ستارگان" زمان ریاست جمهوری "رونالد ریگن" بوده است، در یک صحبت خود می گوید: "**خلافت کلتوری، در هنر، فن، صنعت، استعداد، استادی و نیرنگ نهفته است، نه در زبان**" در عین حال پس از چهل سال تحقیقات در باره موضوعات شناخت از جهان، موضوعات مقایسه علوم طبیعی و علوم اجتماعی و "الهیات" و غیره، به این نتیجه رسیده اند که: **این جهان مستقل از تعبيرات ما، وجود دارد.**

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید